

مردانی که زنان چاق دوست دارند

نوشته های سکسی در ادبیات ایرانی

تیش های عاشقانه قلبم

هرما فرودیت ۵

اروتیسم و عریان نویسی در داستان

آغوشی برای اروتیک - ۱ و ۲

مردانی که زنان چاق دوست دارند



امروزه آحاد بشری در فضای اجتماعی بسر میبرند که در آن فرهنگ لاغر محوری از اعتباری گزاف برخوردار بوده ملاک جذابیت بدنی و متعاقباً مقبولیت جنسی افراد علی الخصوص بانوان بر اساس فاکتور وزن مورد ارزیابی قرار میگیرد. بدین لحاظ کلیه متد های تغذیه ای و الگو های سبک زندگی که از طریق رسانه ها در اختیار آنان قرار داده میشوند با هدف بزرگ کاهش وزن طراحی و تبلیغ میگردند. جالب است بدانید که ذائقه جنسی برخی مردان با تب شایع " استخوانی دوستی " همخوانی نداشته و اینبار زنانی که دارای اضافه وزن هستند از جذابیت جنسی برخوردار میگردند.

" چابی چیسر " یا " فربه پسندی " اصطلاحی است که به افرادی که از رویت شریک جنسی چاق دچار برانگیختگی جنسی میگردند اطلاق میگردد.

"بیچ" و "فورد" دو انسان شناسی که سالها به شناخت الگوهای مختلف رفتار جنسی در جوامع بشری پرداخته اند معتقدند که " هیچگاه یک الگوی واحد رفتار جنسی برای همه افراد از کارایی برخوردار نمیشد "

در میان مردان جامعه " سیریونو" از " بولیوی شرقی " تعداد کثیری به زنان چاق نمره جذابیت جنسی بهتری می‌دهند تا زنان لاغر . این مردان معتقدند : " یک زن در کنار فاکتور جوانی ، باید چاق باشد تا شریک جنسی مطلوبی قلمداد گردد، این زن باید از باسنی فربه ، سینه ای خوش فرم و چربی های زیاد در ناحیه الت تناسلی بهره مند باشد.

" نکیدا " اصطلاحی است که در این جوامع به زنانی که دارای آلت تناسلی فربه میباشند اطلاق میگردد که امتیازی بس ارزنده که پیش بینی میگردد تنها زنان چاق بیشتر از آن بهره مند باشند.

در شناخت علل روانشناختی فربه دوستی در این دست جوامع میتوان به مقوله " تشخیص نمایی " اشاره کرد . بدین معنا که زنان چاق یعنی زنانی سالم و مرفه که میزان حجم چربی ها معرف تغذیه خوب و وافر این افراد میتواند باشد از سوئی حضور زن چاق در کنار مرد به معنای تمکن خوب مالی مرد تعبیر میگردد که توانسته تامینگری ماهر در امر هزینه های خوراکی باشد لذا ارج و اعتبارمندی او در نظر سایرین و افراد دیگر جامعه دو چندان میگردد. از سوئی در برخی قبایل افریقایی وقتی دختران به سن ازدواج میرسند به مزارع به خصوص فرستاده میشوند تا فرایند افزایش سایز بدن روی آنها عملی شده شانس ازدواج در آنها بالا رفته با بدن های قارچی شکل به منزل شوهر فرستاده شوند.

در بررسی علل انگیزشی اشتیاق وافر به برقراری رابطه جنسی تنها با افراد فربه ، نقش عوامل برانگیزاننده جنسی که گاه در غالب "فتیش" خود نمایی میکنند را نباید از خاطر برد. در میان مردانی که خود را " فت فتیش " لقب میدهند برانگیختگی جنسی حاصله از رویت زنان چاق اینگونه وصف شده است : " دیدن یک بدن بزرگ که چون کوهی از گوشت بر روی بستر قرار گرفته و لایه های چربی از قسمتهای بین رانها و بازوها بیرون زده فکر فرو رفتن در این بالش نرم و پر عمق بسیار جذاب و برانگیزاننده است "

زنان بزرگ زیبا " یا اختصاراً " بی بی دبلیو " طبقه بندی مشهور دیگری است که انحصاراً به زنان فربه اشاره داشته از اضافه وزن آنان با صفت زیبا یاد میگردد . این نام اولین بار از سوی "کارل شا " بکار گرفته شد که عنوان مجله ایشان در سال 1979 گردیده متمرکز بر عکس و داستان و موضوعات مربوط به زنان فربه میبود.

لیکن استفاده از این اصطلاح صرفاً محدود به خوانندگان این مجله نشد و امروزه حتی زنان فربه که نام مجله " زنان بزرگ زیبا " را هم نشنیده اند از این عبارت برای معرفی خود استفاده میکنند.

بسیاری از وب سایت ، وبلاگ و گرد هم آیی هایی به منظور انعکاس بازخورد مثبت نسبت به موضوع چاقی حول محور آشتی بودن با مقوله وزن و مقبولیت آن تاسیس یا دائر گشته اند که اساساً با ذهنیت شایع فرهنگ ” لاغری دوستی ” عناد ورزیده مردم را دعوت به اتخاذ نگاه مثبت تر به آن میکنند.

داستان بدن های چاق سکسی در همینجا خاتمه پیدا نمیکند چرا که تنها رویت بدن های فربه زنان نیست که در برخی مردان تولید برانگیختگی جنسی میکند بلکه فرایند غذا دادن و چاق کردن زن نیز از علاقه مندی های جنسی دسته دیگری از آنان به شمار میرود از این رو در طبقه بندی سلیق جنسی ، عنوان دیگری که خود نمایی میکند مقوله ” فیدریسم ” است. منظور از فیدریسم پدیده است که در آن فرد از فکر گذاشتن غذا در دهان شریک جنسی و یا عمل به آن دچار برانگیختگی جنسی میگردد. ( دکتر فری و دکتر واسی از دانشگاه لتبریج کانادا ) . در این راستا هدف نهایی فرد ، چاق کردن شریک جنسی منظور میگردد که ضمن آن فرد از مشاهده رفته رفته افزایش سایز شریک جنسی خود ؛ برانگیختگی جنسی ضمنی پیدا میکند.

” فیدرز ” ها یا ” خوراک دهنده ها ” به منظور تحقق این کامیابی از تشویقات کلامی ، یا تسهیلات رفتاری چون خرید غذا ، پختن غذا ، آماده کردن غذا و نهایتاً گذاشتن آن در دهان شریک ، استفاده میکنند. به باور این دو محقق سایه هایی از رفتار های سادیستی یا مازوخیسمی در این نوع از برانگیختگی جنسی شاید در برخی از افراد این گروه خود نمایی کند.

نهایتاً لازم به اشاره است که منظور از فربه در اینجا اختصاصاً با تاییدیه کلینیکی محرز میگردد و نه افرادی که از تناسب وزنی برخوردار بوده لیکن خود را فربه میانگارند. مردان ” فربه دوست ” افرادی هستند که به زنانی که بالای 250 پوند باشند علاقه نشان میدهند ( سوامی ، فرنهام 2007 )

تناسب اندازه دور کمر و اندازه دور باسن که در زنان جامعه غربی 0.7 رگم زده شده است نشانگر سلامتی هورمونی و بالا بودن میزان باروری در این دسته از زنان به شمار رفته است . این رگم در زنان آسیایی 0.6 و در زنان افریقایی 0.8 گزارش گردیده است .

شاخص ” جرم بدن ” یکی از معتبر ترین متدهایی است که تناسب وزن بوسیله آن تعیین میگردد و آن عبارت است از تقسیم وزن ( به کیلو ) بر مجذور قد ( به سانتیمتر )  
ضربدر 1000

=====

**بسترهایتان گرم و شعار همیشگی در گوش : ” سکس بهتر ، زندگی بهتر ”**

**دکتر مریم محبی**

**سکس تراپیست**

**Tel:905-597-1622**

**www.maryammohebbi.com**

**voicemail :818-732-1622**

کپی برداری از مطالب دکتر مریم محبی سکس تراپیست تنها با ذکر کامل منبع مجاز  
میباشد

مریم محبی

رواندرمانگر و سکسولوژیست

Read more at

<http://www.maryammohebbi.com/%d9%85%d8%b1%d8%af%d8%a7%d9%86%db%8c-%da%a9%d9%87-%d8%b2%d9%86%d8%a7%d9%86-%da%86%d8%a7%d9%82-%d8%af%d9%88%d8%b3%d8%aa-%d8%af%d8%a7%d8%b1%d9%86%d8%af#rxF5B7yIVgtyx6uE.99>

**نوشته های سکسی در ادبیات ایرانی**

<http://www.maryammohebbi.com/%D9%86%D9%88%D8%B4%D8%AA%D9%87-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%B3%DA%A9%D8%B3%DB%8C-%D8%AF%D8%B1-%D8%A7%D8%AF%D8%A8%DB%8C%D8%A7%D8%AA-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C>

**مریم محبی رواندرمانگر و سکس تراپیست**

علی رغم خوش نداری جامعه از آمیخته سازی مفاهیم جنسی با هنرهای ادبی ، لیکن کما  
بیش فرا اندیشانی چار چوب شکن و تابو ستیز بوده اند که از خط قرمزهای فرهنگی  
گذر کرده اند. در حوزه فعالیت های ادبیات جنسی اگر چه دست و پای مردان برای خلق  
آثار جنسی بازتر میبوده و جای پای زنان کمرنگ تر در حافظه تاریخی نمود کرده لیکن  
علی رغم رسم شایع آزاده ستیزی فرهنگی ، دلیر زنانی هم بوده اند که به سخن گویی

جنسی دست زده اند . در این راستا به عنوان مثال در حیطه ادبیات منظوم بدون شک این نام فروغ فرخزاد است که در میان شاعره های بی پرده گو به روشنی میدرخشد آنجا که میگوید :

گنه کردم گناهي پر ز لذت  
در آغوشي که گرم و آتشين بود

گنه کردم میان بازواني  
که داغ و کينه جوي و آهنين بود  
گنه کردم گناهي پر ز لذت  
کنار پيکري لرزان و مدهوش  
خداوندا چه مي دانم چه کردم  
در آن خلوتگه تاريک و خاموش

در آن خلوتگه تاريک و خاموش  
نگه کردم بچشم پر ز رازش  
دلَم در سينه بي تابانه لرزيد  
ز خواهش هاي چشم پر نیازش

در آن خلوتگه تاريک و خاموش  
پريشان در کنار او نشستم  
لبش بر روي لب هايم هوس ريخت  
ز اندوه دل ديوانه رستم

فرو خواندم بگوشش قصه عشق:  
ترا مي خواهم اي جانانه من  
ترا مي خواهم اي آغوش جانبخش  
ترا اي عاشق ديوانه من

هوس در دیدگانش شعله افروخت  
شراب سرخ در پیمانهِ رقصید  
تن من در میان بستر نرم  
بروي سينه اش مستانه لرزيد

گنه کردم گناهي پر ز لذت  
در آغوشي که گرم و آتشين بود  
گنه کردم میان بازواني  
که داغ و کينه جوي و آهنين بود

لیکن در کنکاشی عقب گرایانه تر با پیش کسوتانی چون مهستی گنجوی برخورد میکنیم که علاوه بر اینکه در موزونی طبیعت ، قد و قامت و تناسب اعضا و حسن صورت سرآمد اقران و سرخیل لولیان زمان خود بود، به زیبایی چنگ مینواخت و هزل سرایی توانا نیز بود که با قریحه خوش خود نگاه جنسی زنانه خود را نسبت به جنس مخالف به نظم در آورده است .

نام اصلی وی منیژه و هم دوره سلطان سنجر ( قرن ششم ) میبود که تخلص مهستی ، مه با کسر میم به معنی بزرگ و ستی به معنای خانم ( خانم بزرگ ) را برای خود برگزیده بود . مجموعه رباعیات وی به کوشش برخی ادب دوستان در دیوان کوچکی به نام ”مهستی نامه ” گرد آوری شده است . آورده اند زمانیکه سلطان سنجر از او میپرسد :  
چيست پنهان زیر دامن تو ای سیمین بدن ؟ در پاسخ مهستی بیان میدارد : نقش سم آهوی چین است بر برگ سمن ! ( اشاره به شکل آلت تناسلی زن که به زیبایی به شکل سم آهوی چین تشبیه گردیده است )

اگر چه بی پرده گویی مهستی در اشعارش او را آماج بسیاری تهمت های ناروا قرار داده متعصبین مسائل اخلاقی حکم به پاکسازی نام او در اسناد ادبی ایرانی داده اند لیکن عقاید و دیدگاههای جنسی گرایانه او در غالب شعر همواره ماندگار خواهند ماند . مهستی ابیات زیر را در وصف برخی مشاغل سروده است :

قاضی

قاضی چو زنش حامله شد زار گریست \_\_\_\_\_ گفتا  
ز سر کینه که این واقعه چیست ؟

من پیرم و ..ر من نمیخیزد هیچ \_\_\_\_\_ این  
قحبه نه مریم است ، این بچه ز کیست ؟

خباز ( نانوا)

سهمی که مرا دلبر خباز دهد \_\_\_\_\_ نه از سر کینه ،  
از سر ناز دهد

در چنگ غمش بمانده ام همچو خمیر \_\_\_\_\_ ترسم که به  
دست آتشم باز دهد

از انجایی که مهستی عاشق یک قصاب میبوده چندین شعر درباره پیشه قصابی سروده است:

قصاب 1

قصاب چنان که عادت اوست ، مرا \_\_\_\_\_ بفکند و  
بکشت ، کاین چنین خواست مرا

پس لابه کنان نهاد سر بر پایم \_\_\_\_\_ دم  
میدهدم تا بکند پوست مرا

قصاب 2

آن دلبر قصاب دکان میاراست ————— استاده بدند  
مردمان از چپ و راست  
دستی به کپل برزد و خوش خوش میگفت ————— احسنت !  
زهی دنبه ی فربه که مر است  
قصاب 3

قصاب یکی دنبه بر آورد ز پوست ————— ر دست  
گرفت و گفت : وه وه چه نکوست  
با خود گفتم که غایت حرصش بین ————— با این همه  
دنبه ، دنبه میدارد دوست

نوشته های جنسی در ادبیات فارسی تنها در غالب اشعار و مطالب منظوم محدود نمیگردند بلکه به شکل نثر نیز میتوان به آثار ارزشمندی اشاره داشت از جمله کتاب الفیه ، شلفیه که در آن به شرح و توضیح برخی رفتار های جنسی اشاره گردیده است . نگارش داستانهای جنسی نیز در ادبیات فارسی از جایگاه ویژه خود برخوردارند که از اولین آنها میتوان از ” رساله فجوریه ” یاد کرد . این کتاب که در دوره ناصرالدین شاه به بازار آمد حاوی روایاتی است به قلم والی خان گرجی که در سه بخش : 1- معاشرات و مباشرات با زنان 2- ملاوطه با پسر بچه ها و 3- مقاربت با کنیزان تهیه و به سلطان صاحب قران تقدیم شده بود . بخشی از کتاب رساله فجوریه در اینجا آورده میشود :

سالی در ایام بهار که اعلی حضرت اقدس همایون در اسب دوانی تشریف فرما بودند ، جمعی از شاهزادگان مهمان شاهزاده والده بنده بودند و این بنده مباشر نهار بود و رتق و فتنق امورات لازمه را مینمودم که دیدم این دختر در میان باغ به سیر و گشت مشغول است . گاهی زیر درخت گل مینشست و گاهی گوش به صوت بلبل میداد . این بنده آهسته آهسته پیش رفتم و بنای مزاج را گذاشتم . او در جواب ، سخنان سخت گفت . بالاخره به سخن های گرم او را نرم کردم . در زیر درخت آلبالو آورده ، ایستاده مقاربتی اتفاق افتاد . گر چه لذتی دست نداد ولی آتش شهوت از آب دجله حسنش فرو نشست . بعد از اتمام عمل ، دایه خانم رسید . دیدم خانم بسیار متوحش است . سبب پرسیدم . گفت : دایه این تفضیل را از برای سایرین نقل خواهد کرد . گفتم : رفع این کار آسان است . چون دایه نزدیک رسید ، فی الفور او را خواهی خواهی روی خاک خوابانیده و بند شلوارش باز نمودم . دیدم نعوذ با الله ...! ناچار او را شربت در دادم و شافی بنهادم ، با هزار مصیبت خود را از دست آن پتیاره خلاص کردم .  
تا سحر گاه نمودم این تکرار ————— و قنا ربنا عذاب النار  
این بحث ادامه دارد

شاد و پیروز باشید و شعار همیشگی را در گوش که : سکس بهتر زندگی بهتر

دکتر مریم محبی رواندرمانگر و سکس تراپست

Tel: 905-597-1622

www.maryammohebbi.com

Voice mail : 818-732-1622

Read more at

<http://www.maryammohebbi.com/%d9%86%d9%88%d8%b4%d8%aa%d9%87-%d9%87%d8%a7%db%8c-%d8%b3%da%a9%d8%b3%db%8c-%d8%af%d8%b1-%d8%a7%d8%af%d8%a8%db%8c%d8%a7%d8%aa-%d8%a7%db%8c%d8%b1%d8%a7%d9%86%db%8c#k23s3jqeXgZEbois.99>

### **تیش‌های عاشقانه قلبم (نامه‌های عاشقانه فروغ فرخزاد به پرویز شاپور بخش هفتم)**

فروغ در اوج احساس و شیداییش به پرویز این دو نامه را نگاشته و چه عاشقانه از دردهایش گفته. کلام من از بازگو کردن این همه احساس ناتوان است پس سخن کوتاه باید:

نامه شماره ۱۵

پرویز محبوبم من تازه امروز از منزل پوران مراجعت کردم برایت نوشته بودم که پوران سخت مریض است و چون تنها بود و احتیاج به کمک و پرستاری داشت من ناچار به آنجا رفتم تو به من گفته بودی که کمتر به آنجا بروم و شب نمانم ولی پرویز عزیز من این یک مورد استثنایی بود و من ناچار بودم بروم زیرا او به کمک احتیاج داشت ولی حالا که امروز الحمدالله حالش بهتر شده من برگشتم تقریباً سه روز آنجا بودم امیدوارم تو از این حیث مرا ملامت نکنی .

در این دو روز بسیار سعی کردم برای تو نامه ای بنویسم ولی فرصت پیدا نکردم مجبور بودم از او مواظبت کنم ولی حالا که برگشته ام برنامه ی گذشته را تعقیب می کنم نامه ای برای من فرستاده ای و نوشته ای مبلغ ۵۵۰ ریال پول برایم داده ای هنوز که به دستم نرسیده چون این سه روز اینجا نبودم و پستیچی کاغذ را به بچه ها نداده شاید امروز بیاید ولی پرویز من فکر می کنم موضوع اسکناس ۵۰ ریالی اشکالی نداشته باشد چون لایحه ۲ ماه تمدید مدت جمع آوری اسکناس ها در مجلس سنا تصویب شده و گذشته از این پاکت هایی که تا روز ۳۱ تیر به پستخانه رسیده همه را به بانک ملی فرستادند تا اسکناس ها را خرد کنند و من امیدوارم پاکت من هم جز همین پاکت ها باشد اگر این



طور باشد دیگر احتیاج به توصیه های تو ندارم ولی در عین حال از این که تو کار را برای من آسان کرده ای تشکر می کنم .

پرویز خبر خوشی برای تو دارم آه نه برای تو چون به تو مربوط نیست ولی چون مرا خوشحال کرده فکر می کنم تو هم خوشحال شوی من ۸ ماه دیگر خاله می شوم حالا میفهمی مرض پوران چه بود ؟ من بسیار خوشحالم .

پرویز من ... دیشب خواب تو را دیدم هر شب خواب تو را می بینم هر شب خواب میبینم که آمده ای امروز صبح وقتی از شمیران بر می گشتیم سراسر راه را به تو فکر می کردم . بیهوده آرزو می کردم که ای خدا خواب من تعبیر شود و وقتی به خانه میرسم پرویز را در آنجا ببینم ولی افسوس تو نبودی هیچ چیز جز یک سکوت ملال انگیز و خشم آور انتظار مرا نمی کشید .

پرویز چه قدر این دوری طولانی و وحشتناک شده است این آرزو دارد قلب مرا میخورد آرزوی دیدن تو در آغوش فشردن تو بوسیدن تو . چرا نمی توانم مثل همیشه تو را در کنار خود داشته باشم ؟ چرا نمی توانم سرم را روی سینه ی تو بگذارم و غم های دلم را فراموش کنم .

روزها با سردی و خاموشی می گذرد هر روز آفتاب را می بینم و جنب و جوش زندگی را در اطراف خود حس می کنم ولی مثل این است که این آفتاب به روی همه می تابد جز من مثل این است که زندگی مرده و من بیهوده زنده هستم از زندگی دیگران دزدیده ام . چه فایده دارد من این چیزها را برای تو بنویسم مگر تو نمی گویی که عشق باید در سینه پنهان گردد من اگر بگویم تو را دوست دارم تو خواهی گفت می دانم . و باز اعتراض می کنی باز سه صفحه کاغذ را سیاه می کنی و سرانجام نتیجه می گیری که در عشق خود گم شده ام و خود بین هستم . باید این ناله را خفه کرد . باید به حرف تو گوش داد .

ولی بهتر است تو به نامه های خودت هم توجه کنی تو هم مثل من هستی و من می توانم در برنامه ی تو لااقل سه بار جمله ی تو را دوست را پیدا کنم تو فقط اعمال مرا می بینی . اگر این بد است برای همه بد است .

بدیش اینجاست که تو به همه چیز حتی به عشق از دریچه ی یک آدم ۲۸ ساله نگاه می کنی و انتظار داری که من هم این طور باشم و یک شبه راه صد ساله ببیمایم من دوست دارم که دختر عاقلی باشم و با همه ی فکر و عقلی که در این سن دارم سعی می کنم تا اعمال خوب و مطابق میل تو باشد اگر کسی به من بگوید بچه من عصبانی می شوم ولی تصدیق کن که نمی توانم به قدر یک زن ۲۸ ساله از لحاظ فکری پیر شوم و تجربه داشته باشم اعمال من با سن من متناسب است و اگر خطایی مرتکب شوم البته از نظر تو خطایی مرتکب شوم سزاوار سرزنش و ملامت نیستم و کسی نمی تواند بگوید که من بد هستم چون من آن کار را با علم به این که بد است انجام نداده ام البته اگر می توانستم

تشخیصی بدهم بد است نمی کردم. تو امروز تجربه ات از من بیشتر است من عقاید و افکار تو را محترم می شمارم و به آنها ایمان دارم ولی من موقعی می توانم آنها را قبول کنم که تو مرا در ارتکاب عمل بدم گناهکار ندانی و پیوسته نگویی که خودبین هستی خودخواه هستی حق ناشناس هستی و هزار چیز دیگر هستی تو وقتی می خواهی درباره ی من قضاوت کنی نشاط و حرارت جوانی و غرور و حساسیت مرا که آن هم مخصوص دوران جوانی است در نظر بگیر و آن وقت بگو چه زن بدی دارم . خودت را به یاد بیاور که در این سن چگونه فکر میکردی و چه حالاتی داشتی بعد مرا با خودت مقایسه کن آن وقت می فهمی که من بد نیستم من فقط بدیم این است که در موقع نامه نوشتن اخلاق تو را در نظر نمی گیرم .

پرویز عزیزم من روز ۲ مهرماه انتظار تو را دارم من این روز را دیشب در خواب دیدم و هنوز لذت عجیب و مست کننده ی این خواب در وجود من باقی ست هنوز مثل این است که صورت تو جلوی صورت من قرار گرفته و من چشمان تو را می بینم و گرمی نفس تو را احساس می کنم .

مثل این است که موهای سیاه تو را با دست پریشان می کنم خودم را در بغل تو میاندارم و می خندم گریه می کنم ناله های شاد من در میان دولبم می لرزد مثل این است که من و تو با هم توی کوچه راه می رویم و تو آن کت تابستانی و روشن را به تن داری و لبخند میزنی آه خدای من دیشب چه شب شرمینی بود تا صبح با تو بودم در آغوش تو خفته بودم کاش این شب تمام نمی شد و کاش رؤیای من حقیقی بود من پیوسته در خواب با احتیاط از خودم می پرسیدم آیا خواب هستم یا بیدار و بعد در خواب بر بیداری خودم مطمئن می شدم و تصور می کردم بیدار هستم و شب تا صبح یک لحظه خنده لبان تو مرا ترک نکرد من دیشب تا صبح صورت خندان تو را دیدم .

مثل این که فریادی در دلم هست که خاموش نمی شود مثل این که همه ی وجود من در خیال تو گم شده و این صدا فریادی ست که از قلب بدبخت من بر می خیزد که از دست خیال تو فشار آرزوی تو غم دوری تو و اشتیاق دیدارتو به فریاد آمده است این صدا درد است ناله است هیجان و فشار است و هر زمان رنگی دارد .

احساس می کنم که دیگر این زندگی برایم تحمل ناپذیر شده است همه ی ذرات وجود من تو را می خواهند این زندگی به جای این که رفته رفته برایم عادی شود رنج آور شده است من پیوسته انتظار تو را می کشم و فقط از خدا تو را آرزوی می کنم

تو را می بوسم

فروغ

نامه شماره ۱۶

پرویز عزیزم امیدوارم حالت خوب باشد از حال من و کامی بخواهی بد نیستیم دیگر

حوصله ام به کلی سر رفته چون تو هم نمی آیی و هیچ کس را هم جز تو ندارم که با او زیاد رفیق باشم پرویز جانم نمی دانم چرا حالم این قدر بداست می ترسم دیوانه بشوم هیچ وقت در قلبم احساس آرامش و راحتی نمی کنم گاهی اوقات اگر به من چیزی نگویند تا سه روز غذا نمی خورم می روم پیش مامان و بر می گردم و می گویم غذا خورده ام در صورتی که اصلا چیزی نخورده ام میلی به غذا ندارم شب ها آن قدر ناراحت می خوابم و آن قدر خواب های وحشت انگیز می بینم که حالا از خوابیدن هم بدم می آید یک حالت اضطراب همیشگی دارم و نمی دانم علتش چیست روی هم رفته از زندگی سیر شده ام خیال نکن باز از روی احساسات حرف می زنم نه به خدا علاقه ای به زندگی ندارم .

دلَم می خواهد بمیرم و در عوض وجود من باعث ناراحتی کسی نباشد روزها اغلب برای خودم می نشینم و شعر می سازم تا حالا ۴ قطعه شعر خوب درست کرده ام که یکی را فردا در سپید و سیاه بخوان این شهر را خودم در صندوق پسا مجله ی سپید و سیاه انداختم و گمان می کنم فردا بگذارد چون همان روزهای اول آمدنم به تهران به صندوق انداخته ام پرویز جانم نمی دانم تو با من چه خواهی کرد آیا مرا همچنان دوست خواهی داشت یا به یک باره مرا ترک خواهی کرد من همیشه به این موضوع فکر میکنم من تو را دوست دارم از ته قلب می گویم هیچ وقت خاطره ی محبت های تو را فراموش نمی کنم نمی خواهم تو را بدبخت ببینم هر وقت من حس می کنم که وجود من باعث بدبختی توست من فروغ را از صحنه ی زندگی تو کنار می کشم من نمی خواهم تو به خاطر من که ارزش و لیاقت فداکاری را ندارم رنج بکشی پرویز به خدا نمی دانی چقدر بدبخت هستم هیچ وقت فریب ظاهر مرا نخور همیشه غصه می خورم و از این که راه علاجی برای دردهای روحی خودم پیدا نمی کنم ناراحت هستم پرویز تو باید همیشه خوشبخت باشی چون پاک هستی به هیچ کس بدی نمی کنی و همه تو را دوست دارند ولی من نه . من چه هستم ... یک آدم بدبختی که هر کسی زورش می رسد به یک ترتیب او را آزار می دهد یک آدمی که شعله ای روحش را می سوزاند و قدرت فریاد کشیدن ندارد یک آدمی که به هیچ کس کاری ندارد و از حال دنیا به همین کتاب و دفترش راضی است ولی باز هم مردم خیال می کنند که او سر تو را شیره می مالد و پولهای تو را لباس می خرد پرویز چه بگویم قلبم پر از درد است می ترسم تو هم آخر مرا رها کنی می ترسم تو هم فکر کنی که من بد هستم و آن وقت من چه خواهم کرد چه طور این همه بدبختی را تحمل خواهم کرد؟ مرا ببخش اگر زیاده از حد روده درازی کردم

نمی دانم چرا این قدر غصه می خورم زودتر بیا تو را با تمام قلب و روح می خواهم  
ومی بوسم  
فروغ

پرویز جان نوشته بودی موهام را چه کار کردم هیچ رفتم و رنگ مشکی زدم و حالا  
خیلی خوب شده و راضی هستم

\*\*\*\*\*

## هرمافرودیت ۵

<http://poetrymag.ws/revue/04/hermaphrodite-05.html>

شهریار کاتبان  
shahriar.kateban@gmail.com

گه می خورند کسانی که می گویند عن به تصادف آدم شد  
آنها همه چی دارند حتی کس!

اهورا اهریمن

خُل درپیِ طرزِ گل  
در خطّ صریحِ قُل  
من توت خوران بوبو  
تو فاخته و ش کوکو!؟

تو شق شق و من حق حق  
تو جق جق و من هو هو  
خواننده‌ی خوش قاقا!  
تو قرقی و من قوقو!؟

تو لختیِ یک قویی  
من کیرِ پُراز مویی  
تو جمع جوان جویی  
من قسمتی از یک او

تو لیلی و مجنونی  
همچینی و همچونی

دگانِ دوصد کونی  
من بگنِ پشمالو

تا لب صله می‌گیرم  
صد مرحله می‌گیرم  
برسلسله‌های کُس

you یا who  
در دربدری تا تا...

زن کوبه گرفت از در  
کوبید به از تا به در و... هرچه توانست  
اسمید و حروفید و کلامید و کتابید! ۱  
بعدش که شتابید

من توی هُتلِ لاوی و زن لا  
من لابی و لیلیا کو؟

من نونِ پُراز مجنونِ زن خون  
من بی کس و کُس کو  
کو او؟

او کو! که برای بارداری گوش می‌شود؟  
کسی می‌شنود؟  
بی آنکه لا بگذارد  
روی نئی به این تمیزی

Take it easy!

یکی بیاید با بشود  
که اشتهای من زن لاو لابی همین همان و علاقه تنها چون خون دومترواندی  
چاق چاقو چنان به قوزد که کوچه یکهو ریخت هزار واز تا که در به کوبه بر همه  
درها با!  
یکی بیاید کوتاه

کوتا یکی بیاید در بزند  
به دردرسر سر بزند  
و عطسه‌ای آماده کند که پارسال دیده بود  
تو امسال شنیده‌ای فایده دارد؟  
پیش از آنکه گردن بزنند سرم زده بودند  
و بر چارگوشه‌ی میزی که بشقابش فرار کرده بود  
بی بی قراری می‌کرد  
دو قاشق، یک جفت چنگال و تک کاردی که دنبالشان می‌کرد

توی لابی که بی لایو به کفر ابلیس هم نمی‌ارزید  
هنوز منتظرند

دری بیاید باز شود  
که انتظار جناب عالی دو صندلی  
یک پیشخدمت

II در دو سالن که وقف رستوران است شبیه  
یعنی تو که چون حسودی بودی  
یک کم او

**مو بلند روسی** و یک جفت  
که پشت پذیرش وقت می‌خواهی نمی‌پذیرند آماده اند  
زیرشان اگر نکم دیگر نمی‌میرند

از هتلی که درش کار می‌کنم  
شبی که دل‌کندم  
کنار لایو چنان لا آمد  
که خانه‌ام افتاده در خیابانم  
خود بیابانم

دری بیاید باز شود  
که انحنای لا ال لاله الا لایو گاو زن عن شب برو بیای اوی لب کام  
گامی برداشتن از... برداشت بعدی

come on!

برای من چیزی مهم‌تر از برای من نیست  
دری درست کنید!  
که در درد دیگری بازی کند

زن زیر تیغی که یک گلو را صدا می‌زند  
من روی **خارجی چشم آبی**

که سینه گم کرد در من و گورش گم شد  
با عجب چیزی برو بیا در چه چیز تمیزی داریم  
دخالتی در داخل به جان این سیه روی **کون گلابی** نداریم  
پس به قول فروغ:

تا کسی بیاید که مثل هیچکس نیست  
کمی زود باشید  
لطفاً کس بعدی!

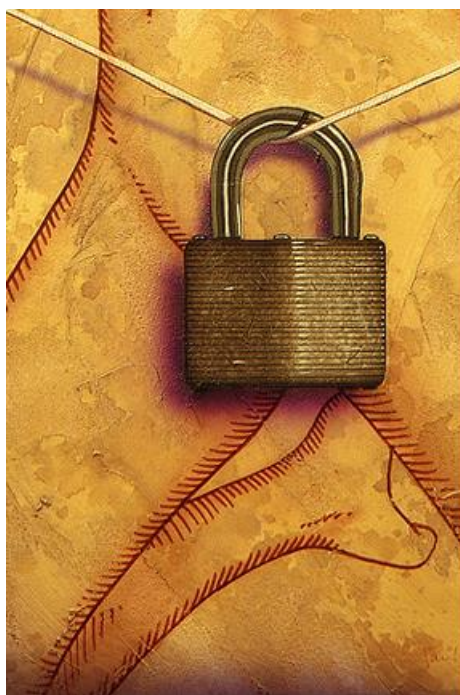
پانویشت:

۱- عجا برخی چقدر کُس خُل اند! دوسه مصرعی را که من اینجا قلط خوانده‌ام، کدکنی.  
گله خر در کتاب تخمی‌ش منسوب به مولوی می‌خواند!!!

---

اروتیسم و عریان نویسی در داستان (عباس معروفی)

<http://cafe-dastan.ir/>



هنرمند همواره نیازمند تعریف تازه و دقیق پدیده‌هاست. اروتیسم نیز مانند شکست زمان، ایهام، ایجاز، تصویرسازی در فعلیت، شخصیت‌پردازی و بقیه‌ی عناصر داستان و رمان اهمیت دارد، اما بهتر است از آن به عنوان عامل کشش استفاده نشود.

اروتیسم بیش از هر چیزی به تصویرسازی و شخصیت‌پردازی غنا می‌بخشد. و مخدوش بودن تعریف اروتیسم معمولاً بحث‌ها را به بیراهه می‌کشد.

شاید بتوان گفت اروتیسم با کاستن عریانی مطلق، با بقیه‌ی اجزای داستان و رمان، همخوان پیش می‌رود. و نیز هدونیسم به معنای لذت‌جویی و خوش‌گذرانی، از داستان تفکر راهش جدا می‌شود.

لذت نوشتن و خواندن در خودش مستتر است. و لذت‌جویی غریزی امری است انسانی که به داستان و رمان، و کلاً به هنر مربوط نمی‌شود؛ همچنان‌که گرسنگی هنرمند مسئله‌ی شخصی اوست.

اگر هنرمند مسایل شخصی و غریزی و شهوانی و گرسنگی و هر نوع قضاوتی را به اثرش راه دهد آن را خدشه‌پذیر کرده و ناچار به موضع دفاعی می‌شود، چرا که هدونیسم از فلسفه‌ی خوشی‌پرستی و تمتع از لذت‌های زودگذر دنیوی حرف می‌زند.

من همچنان‌که تعهد هنر به ایدئولوژی یا حزب سیاسی را رد می‌کنم، تعهد هنر به لذت‌های زودگذر را مردود می‌دانم.

این درست که هنرمند با هنرش ارتزاق می‌کند، اما هنر هرگز خدمتگزار شکم و زیر شکم نیست. تصویر زیبای زندگی و انسان است.

اروتیسم یعنی گردش هنرمندانه‌ی احساس که گاه تصویر است، گاه در دیالوگ می‌نشیند، و گاه در برق دو نگاه می‌گذرد.

## اروتیک و پورنو

هر چیز لخت و عوری اروتیک نیست. کسی را فریب ندهیم. به ما چه مربوط که بالای سکس‌شاپ‌ها می‌نویسند موزه‌ی اروتیک. آنها از این راه نان می‌خورند. خود را هم فریب ندهیم. بین دو جهان اروتیک و پورنو دره‌ای عظیم و "نازیبا" قرار دارد. فاصله‌ای به وسعت دو جهان یا شاید بهتر است بگوییم فاصله‌ای به اندازه‌ی یک تار مو، مرز عشق‌بازی و همخوابگی را تعیین و تبیین می‌کند.

سلیقه‌ی شخصی من برهنگی مفرط را نمی‌پسندد، و تصویر ماه را از پشت شاخه‌های درخت بسیار زیباتر از ماه لخت می‌بیند.

اروتیسم تصویر کردن "زیبایی رفتار جنسی" است، نه نمایش "خود رفتار جنسی". چه اینکه رفتار جنسی لزوماً و اغلب زیبا نیست.

اروتیسم به اوج می‌رساند، و پورنو فرو می‌کاهد. وقتی اروتیسم به تماشای پورنو می‌نشیند از خجالت آب می‌شود و صورتش گل می‌اندازد.



## فریبکاری کوبیستی

با این حال به موازات بحث اروتیسم، دو جنبه‌ی فریبکار حقیقت را به انحراف می‌کشاند؛ یکی خودسانسوری است که بیداد می‌کند، و نویسنده گاه از ترس سانسور حکومتی، و گاه از هراس سانسور اجتماعی به ورطه‌ای می‌افتد که به جای "پستان" می‌نویسد "سینه".

داستان‌نویس اجازه دارد هر واژه و تصویر و گفتگویی را هنرمندانه به کار گیرد. هر چند که می‌گویند تصویر کردن اندام زن در داستان و رمان حرام است، اما واژه‌ی ممنوع برای داستان‌نویس ممنوع است، به شرطی که برای استفاده از هر چیزی دلیل داشته باشد.

مسئله‌ی انحرافی دیگر، خود فریبکاری است. یک فریبکاری مرعوب‌کننده که من به آن می‌گویم "فریبکاری کوبیستی".

حتماً دیده‌اید نقاشانی که بلد نیستند دست یا اسب بکشند، اما تابلوهای کوبیستی می‌کشند و بیننده را ناآگاه و عقب‌افتاده و امل می‌خوانند یا مثل شاعرانی که بدون آگاهی از افعیل و بحور شعر، یکباره شعر سپید و حجم می‌سرایند، و دیگران را متهم به بی‌شعوری می‌کنند. و یا مثل نویسندگانی که مقالاتی در باب پساپست‌مدرنیسم صادر می‌کنند، و به تو می‌خندند که داستان سرت نمی‌شود.

اینجا دقیقاً جایی است که هم نویسنده و هم خواننده نباید مرعوب تعریف‌های دهن‌پرکن و شعارهای فریبکاران باشند: بابا اروپایی باش!

بحث درباره‌ی این مسایل و تفکیک اروتیسم از پورنوگرافی معمولاً اتهام "سانسورچی" را هم به دنبال خواهد داشت که البته هنرمند رعب نمی‌خورد، بلکه تعریف دقیق و روشن خود را ارائه می‌دهد و بر آن پای می‌فشارد. در حقیقت هنرمند حیثیت خود را امضا می‌کند.

مسائل غریزی را باید جایی دیگر حل کرد، و بعد بی‌دغدغه اثر هنری پدید آورد؛ خواه اروتیک، خواه گوتیک.

ذکر کردن بی دلیل آلت تناسلی، فحش دادن، و گزارش کردن مراسم همخوابگی هرگز هنر اروتیک محسوب نمی‌شود.

تکه ای از رمان **تماماً مخصوص**

از آن شبی که خانم دکتر شوایتزر در رختخواب من خوابیده بود شاید ده‌سالی می‌گذشت. باز هم برف بود و برف، در همین شب‌های سال‌نو که هر کس سرش به‌کاری گرم است. و خانم دکتر

شوایتزر، همسایه‌ی سابقم از شوهرش قهر کرده بود و یگراست آمده بود سراغ من. معمولاً در چنین مواقعی آدم‌ها به دم‌دستی‌ترین فرد خود مراجعه می‌کنند، و حاضر نیستند زحمت بیش‌تری بکشند، مثلاً بروند آن طرف خیابان شاید لقمه‌ی دندان‌گیرتری نصیب‌شان شود. یک طبقه‌می‌روند پایین، یا دو طبقه بالا، زنگرا می‌زنند: “آه، آقای ایرانی!”

و خودش را انداخت توی آپارتمان من.

“این وقت شب!” و حیران نگاهش کردم.

“از من چیزی نپرسید آقای ایرانی، در وضعیتی نیستم که توضیحی به شما بدهم.”

“اوکی. می‌خواهید برایتان چای درست کنم?”

“این وقت شب?”

“شراب هم هست، آجو هم هست...” و دیگر چی داشتیم؟ داشتیم فکر می‌کردم و حرف‌ها من تمام ماند.

خانم شوایتزر گفت: “اول باید یک دوش داغ بگیرم تا یخ‌هام آب شود. اجازه دارم.”

پالتو پشمی‌مشکی‌اش را درآورد. از شانهاش واکندم به جارختی‌آویختم: “البته، خانم دکتر شوایتزر.”

و در حمام را برایش باز کردم، اما نمی‌دانستم این کارهاش چه معنایی دارد. بعد که دوش گرفت، و چای نوشید و روی مبل پهن شد، فهمیدم که می‌خواهد شب را در آپارتمان من بماند. و بعد که از من ودکا خواست، و من نداشتم و مجبور شدم توی آن برف بروم از پمپ‌بنزین برایش بگیرم، فهمیدم که با شوهرش دعوا کرده و می‌خواهد ازش انتقام بگیرد، انتقامی سخت. این را البته توی رختخواب فهمیدم.

دم‌مای صبح خوابش برد، و من از خوشی یک‌شنبه بودن آن روز خواب نمی‌آمد. کمی دور و بر تخت خواب پلکیدم و عاقبت همان‌جا نشستم و خیره‌ی آن چهره‌ی معصوم شدم که پر از زندگی بود، و به خاطر یک چیز کوچک ممکن بود هزار تا دروغ از چشمش بریزد بیرون، و بعد که بازی را برد مثل بره‌ای سربراه چنان بی‌صدا بخوابد که آدم نتواند طاقت بیاورد، ناچار خم شود و به آرامی لب‌هاش را ببوسد. انگار او نبود که از من خواهش کرده بود همان موزیک غربیه‌ی آخرین دیدارمان را بگذارم و همان را تکرار کنم. انگار او نبود که همین دو ساعت پیش تمام تنم را با زبانش طی می‌کرد و

همراه نفس های عمیق به درون می کشید. انگار او نبود که خود را سوار بر اسب فرض کرده بود و با پره های باز بینی کوچکش، با چشم های بسته و لبخندی توأم با اخم، دنیا را از یاد برده بود.

نمی دانستم بعدش چه می شود، داشتم به صورتش نگاه می کردم که بفهمم چه چیزی این قدر شیرینش می کند. دوباره لب هاش را بوسیدم و فاصله گرفتم. به آرامی لبخند زد، و من تازه فهمیدم که گوشه های لب هاش، و گوشه های چشم هاش، خطی طولانی تر دارد. و باز بوسیدمش.

چشم باز کرد و با تمام صورت خندید. بی صدا خندید. بعد با رضایتی تمام صورت مرا دور زد، به شانیه هام نگاه کرد، و باز اخمو لبخند توأم با آن گفت: "امیدوارم عاشقت نشده باشم."

باز بوسیدمش.

گفت: "امشب عجیب ترین شب عمرم بود. انگار یک سال بود."

باز بوسیدمش. پا شد نشست و شروع کرد به حرف زدن. نه جیغ کشید، نه گریه کرد، نه به کسی فحش داد، فقط حرف زد و حرف زد، و من جلو پاهاش دراز کشیدم و گوش دادم. گفت چقدر بدش می آید از این که مرد بعد از عشق بازی روش را بکند آن طرف و بخوابد، مثل زنبور که وقتی نیشش را زد، می میرد. و گفت که از همان بار اول از این موزیک من خوشش می آمده، اما یک جوری ته دلش را لرزانده که نمی خواسته جلو من ابهتش را از دست بدهد. و گفت: "می دانی؟ از دواج آخرین نماد توحش بشر است."

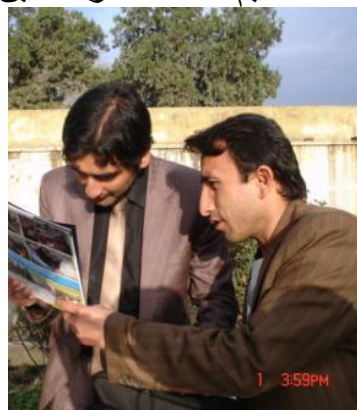
## آغوشی برای اروتیک - ۱ و ۲

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=249>

### گفت و شنود وحید بکتاش با یعقوب یسنا - ۱

اروتیک پدیده ای است کهن اما آنچه که امروز از آن اراده می شود، تجربه ای است که با گذشته اش تفاوت دارد زیرا اروتیک در یونان باستان از یک پدیده ای اسطوره ای به نام اروس ناشی می شود و یکی از خدایان یونانی بود که عشق را به میان می آورد اما آنچه که امروز از اروتیک اراده می شود، پدیده ای است ادبی که در غرب رونق یافته است با آن که اعتقاد اسطوره ای از آن زدوده شده است باز هم نمی شود جدای از آن اروتیک را درک کرد پس مهم این است که چگونه تجربه های اسطوره ای بشر دو باره وارد دریافت ها و کنش های آدمی می شود بنابراین بحثی را در باره اروتیک با یعقوب یسنا در

میان انداختیم تا در این گفت‌وگو راهی به سوی اروتیک گشوده



باشیم.

**وحید بکتاش:** پس از رنسانس جنگ بشر با هر چه که در عقل جور در نمی‌آمد، آغاز شد مگر این جنگ با آغاز دوره‌ی پسامدرن نه تنها که پایان یافت حتا می‌شود گفت که به شکست رو به رو شد به ویژه در گستره‌ی فرهنگی آنهم در ادبیات.

اسطوره‌ها بار دیگر در هنرها تجدید حیات کردند، در این میان قلم‌ها و داستان‌ها با تخیل اسطوره‌ای به میان آمدند، حتا این تخیل اسطوره‌ای وارد نظریه‌ی علمی نیز شد که منجر به داستان‌های علمی-تخیلی شد.

همین طور در شعر و داستان پدیده‌ی دیگر اسطوره‌ای وارد شد بنابراین، داستان‌ها و شعرهای را زیر نام «داستان و شعر اروتیک» در انواع ادبی مشخص کرد، پس این همه را چگونه می‌شود تعبیر کرد؟

**یعقوب یسنا:** اگرچه اینجا بحث از اروتیک است آنهم در ادبیات نه در اسطوره، بنابراین به پرداختن در باره‌ی اروتیک در ادبیات و اروس در اسطوره (که بیانگر پیشینه همین اروتیک در ادبیات هم است) از هم تفاوت دارد. موقعی که ما از اسطوره‌ها نام می‌بریم در واقع وارد علمی به نام اسطوره‌شناسی می‌شویم و همین طور اگر بخواهیم از برگشت اسطوره‌ها در زندگی انسان سخن بگویم، به باور من وارد علم روانشناسی باید شویم.

اما به اشاره شما در باره‌ی عقل و اسطوره باید گفت که باور به عقل و عقلانیت و توجیه‌های عقلانی شناخت جهان، خود آمیختارهایی از اسطوره، روان‌شناسی، ادیان و اخلاق‌های تکاملی جامعه است نه پدیده‌ی مستقل و به ذات در وجود انسان.

بنابراین توجیه شناخت عقلانی محض جهان در دوران رنسانس یک توجیه محض است و فراتر از یک توجیه بنیادی ندارد، اگر این عقلانیت استوار به بنیادی می‌بود، امروز ما اگر علوم دیگر را از دست نمی‌دادیم لاقلاً ادبیات، روان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و سینمایی سورئالیستی و تخیلی را از دست می‌دادیم.

پس باید گفت که اسطوره‌ها، از یک سو از میان نمی‌رود یعنی دوباره تجدید حیات می‌کند و از سوی دیگر اسطوره با انسان پیوند دارد به این معنا که انسان تنها موجودی است

اسطوره ساز یعنی باز هم انسان اسطوره‌ی جدید می‌سازد و این که، این اسطوره چگونه ساخته می‌شود امری است به روان انسان ارتباط می‌گیرد بنابراین برخی از واقعیت‌ها را انسان با آن که هر گونه واقعی بودن آن را احساس می‌کند اما این واقعیت را انکار می‌کند به طور نمونه همه می‌دانیم ارنستو چه گوارا کشته شده است مگر این چه گوارای مرده دوباره به سوی آدمیان رجعت می‌کند و نمی‌خواهد فراموش شود، در حالی که چه گوارا مرده است و هیچ کنشی از او سر زده نمی‌تواند پس چرا فراموش نمی‌شود، کیست که چه گوارا را به سوی ما رجعت می‌دهد؟ این کسی که چه گوارا را به سوی جهان زنده رجعت می‌دهد، روان انسان است؛ روانی که واقعیت را انکار می‌کند و نمی‌پذیرد بنابراین در اینجا است که واقعیتی بار دیگر در حقیقت اسطوره‌ای تجدید حیات می‌کند.

درباره‌ی اروس که یک خدای یونانی است باید گفت که اروس خدایی است که عشق را می‌آفریند هم در وجود خدایان و هم در وجود آدمیان اگرچه در اسطوره‌های یونانی از این اسطوره روایت‌های متفاوت ارایه شده اما امروز به عنوان خدای عشق شناخته می‌شود.

جلال خالقی مطلق اروس را چنین توصیف می‌کند:

اروس پسر خدای جنگ (ژئوس) و خدای زیبایی (آفرودیت)، او نوجوانی است زیبا و بالدار با اندام برهنه و تاجی از گل سرخ بر سر، دارنده‌ی کمان و ترکش، خسته از زخم تیر و سوخته از آتش عشق، ولی آماده است تا هر دم تیر نا پیدای عشق را به سوی خدایان و مردمان رها سازد.

اما این اسطوره‌ها یا اسطوره اروس چگونه آنهم در این زمان وارد ادبیات شده است باید گفت، جای اسطوره‌ها در ادبیات و زبان است با آن که برای اسطوره‌ها در یونان و جاهای دیگر دنیا معده‌ها ساخته شده است مگر این ادبیات است که اسطوره‌ها را از یک جا به جای دیگر می‌برد و از یک معنا به معنای دیگر می‌افکند.

زبان نخستین شناخت اسطوره‌ای بشر از جهان است و ادبیات نخستین بیان اسطوره‌ای معنا می‌باشد، حتا امروز قدرت و کنش اسطوره‌ای در واژه‌ها و زبان حفظ شده است وقتی می‌گوییم: آفتاب برآمد. این یک جمله انشایی نیست بلکه یک جمله خبری است. آیا می‌تواند، آفتاب برآید؟ در صورتی که منطق اسطوره‌ای را از آفتاب بگیریم که همان جاندار انگاری است، زیرا ما از یک رب النوع فراموش شده، داریم حرف می‌زنیم، اگرچه به آن اعتقاد نداریم اما این رب النوع آفتاب، در منطق زبان همچنان، قدرت‌اش حفظ شده است، در صورتی که حفظ نشده باشد؛ آفتاب نمی‌تواند برآید بنابراین، برای آفتاب برآمدن، عاقلان جمله‌ی دیگری باید بسازند! و همین طور در امر تاویل جمله‌های انشایی- ادبی نیز دچار برخورد اسطوره‌ای از معنا هستیم حتا بزرگترین بینش فلسفی معاصر یعنی هرمنوتیک، مبنای اسطوره‌ای دارد که توسط یونانیان کشف شده بود؛ پیامبری که (هرمنیا) سخن خدایان المپ را به آدمیان می‌آورد. این هرمنیا را افلاتون خدای سخن و نوشتن می‌داند یعنی به وجود آوردن گفتار و زبان و خط را به او نسبت می‌دهد ارسطو نیز دلالت و سخن را هرمنیا می‌داند.

این کشف اسطوره‌های یونانیان، دلیل بر بی ثباتی معنا و نسبی بودن معنا و کثرت معنا است. و همین طور روان شناسی روانکاوانه‌ی فروید هم از یک اسطوره آغاز می‌شود یعنی عقده‌ی ادیپوس.

**وحید بکتاش:** آنچه که امروز از اروتیک در ادبیات ما تصور داریم با اروس اسطوره‌ای خدای عشق یونانی چه تفاوتی دارد؟

**یعقوب یسنا:** فکر می‌کنم در باره‌ی اسطوره و اروس اسطوره‌ای اندکی بحث شد و اکنون فقط در باره‌ی اروتیک می‌گوییم که شامل چه چیزها می‌شود: اروتیک چیزی نیست که تنها در ادبیات وجود داشته باشد بلکه به نگاه ما ارتباط دارد، در هرچه می‌توان اروتیک را مشاهده کرد. باز هم بهتر است اشاره شود که اروس پدیده اسطوره‌ای جدا از انسان دانسته می‌شد اما اروتیکی که ما امروز از آن اراده می‌کنیم یک امر زمینی و واقعیت فزیولوژیکی و بیولوژیکی یعنی ارتباط به زیست شناسی ما می‌گیرد که روان شاد آن را می‌تواند تجربه کند.

رضا قاسمی که یکی از نویسندگان فارسی زبان است که داستان اروتیک می‌نویسد، در مصاحبه‌ای با ماه منیر رحیمی در باره‌ی اروتیک؛ اروتیک را تصویر ژنتیکی انسان می‌گوید.

پس همه اسطوره‌ها بیرون از ما نیستند در وجود ما هستند اما انسان‌های پیشین برای هر گرایش و انگیزه بیولوژیکی شان یک دست بیرونی را تصور می‌کردند که این گرایش را در انسان به وجود می‌آورد، امروز با پیشرفت دانش زیست شناسی می‌دانیم که این همه ناشی از نیازمندی‌های جسمانی ما بوده، که معنای روانی یافته و بعد هم فرا روانی شده و اسطوره شده‌اند.

**وحید بکتاش:** پس چرا ما امروز هم جهانی بیرون از جسم خود داریم با آن که می‌دانیم عشق یک واقعیت فزیولوژیکی وجود ما است مگر باز هم هنوز مانند یونانیان که در کتاب ضیافت افلاتون در باره‌ی عشق گفت‌وگو کرده‌اند، گفت‌وگو می‌کنیم؟

**یعقوب یسنا:** طوری که گفتیم، اسطوره ارتباط با انسان دارد و انسان است که اسطوره می‌سازد بنابراین انسان آنچه را که خیلی دوست دارد نمی‌خواهد آن چیز را در وجود خود بجوید برای هرچه پاک‌تر جلوه دادن این نیازش، آن را بیرون از خود سراغ می‌گیرد و از سوی دیگر نیازمندی انسان پایان نمی‌یابد و بنا به این پایان ناپذیری به آرزو و امید تبدیل می‌شود و جهان روانی را برای انسان ایجاد می‌کند که این جهان روانی را انسان در ماورای خویش تصور می‌کند.

باز هم ضرورت می‌بینم که به پاسخی سوال قبلی اشاره کنم این که تصور ما از اروتیک در ادبیات چیست: زندگی انسان شاید هم خیلی زیبا و معنامند نباشد برای این که نازیبایی زندگی و بی معنایی زندگی را رو پوش زده باشیم، ادبیات را ایجاد کرده‌ایم در کل می‌شود

گفت: ادبیات معنویت بخشیدن به زندگی آدمی است و ادبیات اروتیک: رفتار جنسی انسان را معنویت می‌بخشد.

دکتر خالقی مطلق در سلسله مقاله هایش زیر عنوان تن کامه سرایی در باره‌ی اروتیک می‌گوید: اروتیک نه کاملاً مانند عشق افلاتونی است و نه صرفاً جسمانی و نظربازی جسمانی است بلکه اروتیک و ادبیات اروتیکی معنویت دادن به زیبایی تن و خواهش تن و معنویت بخشیدن به هم‌آغوشی و هم‌خوابگی است.

طوری که ما از مردن نفرت داریم بنابراین ادبیات مرگ را ایجاد کرده‌ایم و همین طور انسان از عمل جنسی هم گاهی متنفر می‌شود و اخلاق عرفانی و نافی تن را ترویج می‌کند پس ادبیات اروتیک این تنفر را از میان بر می‌دارد.

**وحید بکتاش:** ادبیات اروتیکی چه تفاوتی با پدیده‌های دیگر ادبی دارد و ارایه و به کارگیری زبان در ادبیات اروتیک چگونه است؟

**یعقوب یسنا:** ادبیات اروتیک از نگاه موضوع عاشقانه و تغزلی است و از نظر به کارگیری و ارایه زبان هم با پدیده‌های دیگر ادبی فرق دارد زیرا ادبیات اروتیک می‌خواهد رفتار جنسی ما را به تصویر بکشد، موقعی را تصور کنید که دارید با کسی مقدمه یک هم‌آغوشی را فراهم می‌کنید، در این موقع شما با معشوقه تان همه از صفای عشق می‌گویید و از واژه‌های که جنسی محض است پرهیز می‌کنید بنابراین ادبیات اروتیک هم هیچگاه واژه جنسی محض را به کار نمی‌گیرد اگر به کار بگیرد از اروتیک بودن می‌براید. یک نمونه از فردوسی می‌آورم آنجا که هم خوابگی تهمینه و رستم را به تصویر می‌کشد:

چو انباز او گشت با او به راز

نبود آن شب تیره تا دیر باز

چو خورشید روشن ز چرخ بلند

همی خواست افکند مشکین کمند

ز شب‌نم شد آن غنچه تازه پر

ویا حقه لعل شد پر ز در

به کام صدف قطره اندر چکید

میانش یکی گوهر آمد پدید

در اینجا شما می‌بینید فردوسی نه از نام اندام‌های جنسی استفاده کرده است و نه هم از واژه‌های که به نوعی با واژه‌های جنسی ارتباط داشته باشد، به کار برده است. واژه‌های غیر جنسی را چنان بافته است که فضا را اروتیک کرده و همین طور یک بند شعر از قاهانی است که ماه منیر رحیمی چنین نقل کرده است:

نرم نرمک نسیم زیر گلون می‌خزد

غبغب این می‌مکد عارض آن می‌مزد

گیسو این می‌کشد گردن آن می‌گزد

گه به چمن می‌چمد گه به سمن می‌وزد

شعری که بیانگر جنسیت شاعر است یعنی ادبیات فمینیستی رانمی‌توان اروتیک گفت مثلاً این شعر فروغ را:

گفته‌اند آن زن، زن دیوانه است

کز لبانش بوسه آسان می‌دهد

آری، اما بوسه از لب‌های او

بر لبان مرده‌ام جان می‌دهد

اما این شعر فروغ را می‌توان اروتیک خواند:

لخت شدم تا در آن هوای دل انگیز

پیکر خود را به آب چشمه بشویم

وسوسه می‌ریخت بر دلم شب خاموش

تا غم دل را به گوش چشمه بگویم

به هر صورت باید گفت اروتیک‌گرایی ارتباط می‌گیرد به تربیت و روان ما یعنی چقدر نسبت به معنای تن، مثبت تربیت شده‌ایم و چقدر روان ما شاد است یعنی روان ما عاری از محرومیت‌های جنسی و بیماری‌های سادیستی و نارسیستی باشد.

**وحید بکتاش:** ادبیات اروتیک با ادبیات پرونو و سادیستی و نارسیستی چه تفاوتی دارد؟



**یعقوب یسنا:** عباس معروفی می‌گوید: اروتیک تصویر رفتار جنسی است و پرونوگرافی نمایش رفتار جنسی است بنابراین بین اروتیک و پرونوگرافی یک جهان تفاوت است هم از نظر نمایش و هم از نگاه زبان و به کارگیری واژه‌ها.

و دیگر این که ادبیات پرونو، و پرونو و سکس در سر بسته‌ترین جامعه وجود دارد چنان که روزانه ما و شما در کوچه و بازار خود ادبیات پرونو را می‌شنویم که به طور دشنام آنهم با یک برداشتی جنستی و دید منفی به جنس؛ مردم آن را به کار می‌برد، اما ادبیات اروتیک در جامعه‌ای که روان سالم داشته باشد و باز باشد وجود دارد نه در جامعه‌ی سر بسته و ناشاد.

سادسیسم و نارسسیسم، هر دو یک بیماری روانی جنسی است که به سادسیسم می‌شود آزار جنسی و خود آزاری جنسی گفت و به نارسسیسم هم خود شیفتگی می‌گویند اما اروتیک، ادبیاتی است که به تن دید مثبت دارد و به خواهش تن معنویت می‌بخشد.

**وحید بکتاش:** بحث ما در باره‌ی اروتیک به درازا کشید زیرا مهم بود تا با ادبیات اروتیک آشنا شویم از این روی به فهم خود اروتیک پرداخته شد و آنچه را که می‌خواستیم یعنی اروتیک چقدر در ادبیات فارسی تجربه شده، به بحثی دیگری ماند.

## گفت‌و شنود وحید بکتاش با یعقوب یسنا - ۲

او کمر بر میان بسته است تا پستان هایش زیباتر بنماید و دلنشین تر شود (بند ۱۲۷/کرده سی ام/آبان یشت/اوستا)

**وحید بکتاش:** زیاد وقت شد که به هم نرسیدیم، غیر از یک بخش، بخش های دیگر گفت وگویی اروتیک ناگفته ماند. بخش نخست گفت وگو، خواننده های بسیاری را به سویس کشاند، و غیر از این که این گفت وگو به کلکینچه نشر شد، در سایت های انترنتی خراسان زمین و گفتمان نیز به نشر رسید. در کل از نظر خوانندگان، بحثی تازه عنوان شد که در افغانستان تا هنوز به آن پرداخته نشده است.

طوری که در پایان گفت وگویی بخش نخست اشاره کرده بودم که در ادامه‌ی گفت وگو، به اروتیک در ادبیات پارسی می پردازیم، بنابراین در این قسمت، اروتیک را در ادبیات پارسی دنبال می کنیم.

**یعقوب یسنا:** درست است، اما هنگامی که از ادبیات پارسی سخن به میان می آید، برداشت متفاوت به آدم دست می دهد. ضروری می دانم، نخست این برداشت متفاوت، مشخص شود و بعد مسیر گفت وگو را مشخص کنید.

## وحید بکتاش: قصد شما از برداشت متفاوت چیست؟

**یعقوب یسنا:** مراد از برداشت متفاوت، جان مایه‌ی ادبیات پارسی است. به این معنا که ادبیات پارسی از دو سرچشمه آب می خورد: 1- سر چشمه‌ی بومی، که به اوستا و اسطوره های آریایی می رسد؛ 2- سرچشمه‌ی غیر بومی (عربی)، که ارتباط به اعتقاد دینی ما دارد و بعد از این که دین اسلام را پذیرفته ایم، برداشت سامی وارد ادبیات ما شده است، و یک گسست عمیقی اسطوره ای را در ادبیات پارسی با گذشته اش به میان آورده است.

**وحید بکتاش:** می خواهید بگویید که با تسلط عرب به این سرزمین، ادبیات پارسی از مسیری که باید در آن پیش می رفت منحرف شد و این انحراف باعث گسستی شد که روح بومی سرزمین آریانا در ادبیات پارسی به فراموشی سپرده شد؟

**یعقوب یسنا:** بلی. ادبیات آریایی، پس از چند صد سال سرکوب و سکوت، سر از یک زبان ایریانی، که همین زبان پارسی دری است، برآورد. اما این ادبیات؛ فقط ادبیاتی بود که در یکی از زبان های بومی ما به میان می آمد. بدون جهان شناختی بومی و ادبی این سرزمین. دیگر از اسطوره های بومی خبری نبود. ادبیات این سرزمین، ادبیاتی نبود که برای نیایش اسطوره های بومی این سرزمین سروده شود. بلکه ادبیاتی بود که مایه از دین می گرفت و به ستایش و نیایش یک جهان شناختی غیر بومی می پرداخت. در کل ادبیات پارسی در خدمت دین قرار گرفت و از دایره‌ی دین فراتر نمی توانست نمود پیدا کند. اسطوره ها و میل ها و خواهش های بومی ما زشت و شیطانی تلقی شدند. بنا بر این ادبیات این سرزمین باید در روح غیر بومی، به خود جان می بخشید، که در نتیجه چنین شد، و گسستی همیشگی ای، ادبیات این سرزمین را با گذشته اش (هم با دوره‌ی کهن که ادبیات اوستایی باشد و هم با دوره‌ی میانه که ادبیات اشکانی و ساسانی باشد) به میان آورد. ادبیات پارسی با گذشته اش بیگانه شد و در سرچشمه‌ی غیر ایرانی، جان گرفت. بعد ها پس از قوت گرفتن ادبیات پارسی، برداشت های بومی دوباره وارد ادبیات پارسی شد اما نه به طور کامل بلکه به طور گسسته و از هم پاشیده و بی روح تر. به طور نسبی این گسست در شاهنامه فردوسی، جان گرفت. اما از بسیاری اسطوره های اوستایی در شاهنامه هم خبری نیست. زیرا در جریان چند صد سال به فراموشی سپرده شده اند.

**وحید بکتاش:** مفهوم سخنان شما را می توان چنین فشرده کرد که ادبیات پارسی جان مایه‌ی ایرانی و عربی دارد. بنابراین برای درک درست سرچشمه ادبیات پارسی، باید از جان مایه‌ی عربی آن چشم پوشید، و سرچشمه ادبیات پارسی را از جان مایه‌ی بومی آن جست وجو کرد. آنچه را که ما اروتیک در ادبیات پارسی می گویم باید از چشم انداز بومی در ادبیات پارسی، دنبال کنیم. پس بهتر است که نگاهی به اوستا بیافکنیم که برداشت اروتیکی در اوستا چگونه ارایه شده است؟

**یعقوب یسنا:** من هم می خواستم همین را بگویم با اندکی توضیح.

**وحید بکتاش:** در ارتباطی که از ادبیات پارسی به اوستا ایجاد کنیم چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟

**یعقوب یسنا:** در صورتی که بتوانیم ارتباطی از ادبیات پارسی به ادبیات اوستایی (که سرچشمه‌ی فراموش شده ادبیات پارسی است) ایجاد کنیم، در نتیجه به چشم انداز اسطوره‌ای دست می‌یابیم که خاستگاه اسطوره‌ای واژه‌های ادبیات پارسی، آشکار می‌شود. با این آشکار شدن اسطوره‌ای واژه‌های ادبیات پارسی؛ آنگاه می‌توانیم سرچشمه و ماهیت وجودی واژه‌های ادبیات پارسی را بهتر درک کنیم.

**وحید بکتاش:** خاستگاه اسطوره‌ای واژه‌های ادبیات پارسی، از نظر شما چه مفهومی می‌تواند داشته باشد.

**یعقوب یسنا:** مراد من از خاستگاه اسطوره‌ای ادبیات پارسی این است که در ادبیات پارسی واژه‌های اساسی‌ای وجود دارد که خاستگاه اسطوره‌ای دارند اما با تسلط عرب، خاستگاه اسطوره‌ای واژه‌ها زوده شده است. من به چند نمونه اشاره می‌کنم:

دروغ، مهر، آز، مرگ و... این‌ها در ادبیات پارسی فقط یک کلمه است اما در اوستا این‌ها ایزدان اسطوره‌ای است. دروغ در اوستا «دروغ یا دروگ» نام ماده دیوی است که نادرستی و پیمان شکنی را به میان می‌آورد. «مهر»، در اوستا یک ایزد است که اهورا مزدا به زردشت در باره آن چنین می‌گوید: **بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر خود (که اهورا مزدایم) بیافریدم.** این مهری، که در اوستا از آن سخن رفته ایزد آفتاب نیست بلکه ایزدی است که غیر از ایزد آفتاب می‌باشد، برخی به طور اشتباهی مهر را خدای آفتاب دانسته‌اند در حالی که در اوستا ستایش مشخصی زیر عنوان خورشید یشت، در باره ایزد خورشید وجود دارد. ایزد مهر، در اوستا، ایزدی است که راست گویی و درست پیمانی را در آدمیان به میان می‌آورد و از آن در برابر مهر دروج، مهر فریب و «مهرکوش»، پاسداری می‌کند. «آز»، در اوستا «آزی» آمده است، نام دیوی افزون خواهی است. در باره این دیو در اوستا آمده است: **اگر همه خواسته گیتی را به او دهند، انباشته نشود و سیر نگردد.**

مرگ، در اوستا، مهرکوش آمده است و نام دیوی مهیب است که آفریدگان را به نابودی می‌کشاند و بعد‌ها نام این دیو «مهرک» شده، و در ادبیات پارسی مرگ شده است که کشتن و میراندن معنا می‌دهد و مفهوم اسطوره‌ای آن زوده شده است. بنابراین با تسلط عرب، ادبیات ما دچار خلاء اسطوره‌ای شد که این خلاء اسطوره‌ای در ادبیات ما سبب شد تا از غنای ادبیات ما کاسته شود. اما ادبیات غربی دچار این خلاء نشد و تجربه‌های اسطوره‌ای ادبیات غرب، وارد ادبیات مدرن غربی شد و اسطوره‌های غربی در خویشکاری‌های تازه، جایگاه‌شان را در ادبیات و دانش غربی حفظ کرد، از جمله می‌توان به اروس، هرміна، سیزیف، ادیپوس و ... اشاره کرد، که در خویشکاری تازه‌ای جان یافتند.

**وحید بکتاش:** به سخنان جالبی اشاره کردید. شاید کمتر پارسی‌زبانی بداند که این واژه‌ها چنین خاستگاه اسطوره‌ای داشته باشد. شما واژه مهر فارسی را به ایزد مهر، اوستایی رساندید، پس اسطوره مهر را به کدام اسطوره یونانی می‌توانیم برابر بدانیم؟

**یعقوب یسنا:** اسطوره مهر را می‌توانیم برابر اسطوره اروس یونانی بدانیم. اگرچه اسطوره مهر، ماجرای عشقی‌ای (که اسطوره اروس با یکی از آدمیان یعنی دختر یک پادشاه داشته) ندارد. اما وظیفه‌ای را که اروس دارد، مهر هم دارد.

افلاتون در کتاب ضیافت (رساله عشق) از زبان سقراط، و سقراط به نقل از دیوتیما (زن دانشمند) وظیفه اروس را ایجاد مهر و عشق میان خدایان، و میان آدمیان می‌داند. دیوتیما می‌گوید: تا اروس به وجود نیامده بود خدایان با هم همیشه در جنگ بودند، اما هنگامی که اروس به وجود آمد، عشق را به میان آورد و خدایان را آشتی داد. همین‌طور اروس، عشق و مهر را در آدمیان نیز به وجود آورد. ایزد مهر هم در اوستا، وظیفه‌اش به وجود آوردن عشق و صداقت و دوستی است، و از پیمان‌ها پاسداری می‌کند، با دیوان فریب و بی‌وفایی می‌جنگد. اهورا مزدا مهر را برای پاسداری پیمان‌ها آفریده است. اروس در خویشکاری تازه، وارد متن ادبی و سینما شده است. اما مهر بنا به خلاء‌ای که فرهنگ عرب، در ادبیات آریایی ایجاد کرد، نتوانست به عنوان اسطوره وارد ادبیات پارسی شود. در ادبیات پارسی از ایزد مهر، فقط یک واژه مهجور داریم که واژه مهر است.

**وحید بکتاش:** واژه مهر را می‌توانیم معادل واژه عشق بدانیم؟

**یعقوب یسنا:** واژه مهر، چندان کاربردی ندارد، بیشتر مردم واژه عشق را به کار می‌برند. بنابراین ساحت کاربرد و معنا دهی‌اش خیلی تنگ شده است. بیشتر مفهوم محبت را می‌رساند تا عشق را. اما در شاهنامه فردوسی نمونه‌هایی را داریم که معادل عشق به کار رفته است:

چنان با دلش مهر با جنگ شد      که در جانش جای خرد تنگ شد

**وحید بکتاش:** به صورت مشخص، واژه‌ای داریم که معادل عشق باشد؟

**یعقوب یسنا:** می‌توانیم واژه مهر را بنا به خاستگاه اسطوره‌ای که دارد، رونق ببخشیم و به جای عشق به کار ببریم. اما در شاهنامه فردوسی یک واژه زیبای دیگر نیز به کار رفته که از نظر روان‌شناسی خیلی معادل واژه عشق است، یعنی «دلشده»:

سوی خانه شد دختر دلشده      رخان معصفر به خون آژده

**وحید بکتاش:** این دلشده، به راستی بسیار زیباست. اکنون بهتر است در باره بینش متن اوستا صحبت کنیم که تا چه اندازه نمونه‌های اروتیکی را در متن اوستا می‌یابیم؟

**یعقوب یسنا:** در اوستا، تن و گرامی داشتن تن، امر مهمی تلقی شده است. برای همین است که نیچه، قهرمان کتاب «چنین گفت زرتشت»، زرتشت را می‌گزیند. در اوستا ایزد بانوان زن نیز حضور دارند که منزلتی کمتر از اهورامزدا ندارند. در اوستا کشف های زیاد اروتیکی ای وجود دارد که من دو نمونه اش را به یاد دارم:

**دوشیزگان آنان که تو یاورشان باشی، پای آورنجن در پای کرده، کمر برمیان بسته، با انگشتان بلند و با تنی چنان زیبا که بیننده را شادی افزاید، نشسته اند.**

این نمونه از «اشی یشت»، کرده دوم، بند یازدهم نقل شد.

و دو نمونه هم از «آبان یشت» می آورم:

**اردویسور اناهیتا هماره به پیکر دوشیزه ای جوان، زیبا، برومند، برزمند، کمر برمیان بسته، راست بالا، آزاده، نژاده و بزرگوار که جامه زرین گرانبهای پرچینی در بردارد، پدیدار می شود.**

**به راستی اردویسور اناهیتای بزرگوار، همان گونه که شیوه اوست، برسم بر دست گرفته، گوشواره های زرین چهارگوشه ای از گوش ها آویخته و گردن بندی بر گردن نازنین خویش بسته، نمایان می شود. او کمر بر میان بسته است تا پستان هایش زیباتر بنماید و دلنشین تر شود.**

در این نمونه ها اشاره به کمر بستن زنان شده است. طوری در نمونه اول آمده کمر برمیان بسته، در حقیقت این کمر بستن یک کشف اروتیکی از پستان است. یعنی موقعی که کمر بسته شود، بر، برجستگی پستان ها افزوده می شود. در نمونه آخر دلیل این کمر بستن را هم آشکار کرده است: او کمر برمیان بسته است تا پستان هایش زیباتر بنماید و دلنشین تر شود.

**وحید بکتاش:** شما از ایزدبانوان زن نام بردید، می شود در این مورد بیش تر اشاره کنید؟

**یعقوب یسنا:** از چند ایزدبانوی زن نام برده شده است. از آن جمله، اناهیتا بزرگترین ایزد بانو است که در اوستا از او سخن رفته است. اهورا مزدا می گوید:

**من، او را به نیروی خویش هستی بخشیده ام. به پاسخ زرتشت، این ایزد بانو را اهورا مزدا چنین می ستاید:**

اردویسور اناهیتا از سوی آفریدگار مزدا برمی خیزد. بازوان زیبا و سپیدش(که به زیورهای باشکوه دیدنی آراسته است) به ستبری کتف اسپی است. آن نازنین بسیار نیرومند روان می شود... .

اناهیتا، پدید آورنده و جاری کننده رود و دریا ها است. در حقیقت او ایزد آب است. غیر از این که دریا ها را پدید می آورد وظیفه های دیگری نیز دارد: زایمان را در همه زنان، آسان می کند، هنگامی که لازم است شیر درپستان زنان به وجود می آورد، تخمه همه می مردان را پاک نگه می دارد، زهدان زنان را برای زایش از آرایش، می پالاید، در جنگ ها اناهیتا است که پیروزی و شکست را تعیین می کند، هرکس را که بخواهد، پیروز می شود و هرکس را بخواهد، شکست می خورد.

در اوستا، آبان یشت، که درازترین یشت است در ستایش ایزدبانو اناهیتا است. چهارمین نیایش از پنج نیایش مزدا پرستان در خرده اوستا، در یازده بند، نیایشی است برای ایزدبانو اناهیتا. در اوستا از اشون زنان نیز نام برده شده و از آنان ستایش شده که این ها عبارت است از: فرنی، ثریتی، پروچیستا، سروتت فذری، ونگهوفذری، اردت فذری و دیگران.

**وحید بکتاش: تشکر آقای یسنا، این بحث را ادامه خواهیم داد. حالا برویم و یک چپس بندی کنیم.**

نشانی های کیهان آنلاین – لندن:

خوانندگان عزیز، کاربران گرامی،

به کیهان آنلاین سر بزنید. خبرهای آن را که با توضیحات روشنگرانه و آگاهی دهنده همراه است، در شبکه های اجتماعی به اشتراک بگذارید.  
خواندن مطالب کیهان آنلاین را به دوستان و آشنایان خود توصیه کنید.  
با مراجعه به کیهان آنلاین، پشتیبانی خود را از کیهان دکتر مصباح زاده، کیهان در تبعید، که جمهوری اسلامی به هزار ترفند در پی از میان برداشتن، غصب و هم چنین انتشار نسخه های بدلی به جای آن است، ادامه دهید...

[www.kayhanlondon.net](http://www.kayhanlondon.net)

[www.kayhanlondon.info](http://www.kayhanlondon.info)

[www.kayhanlondon.biz](http://www.kayhanlondon.biz)

ایمیل:

[info@kayhanlondon.net](mailto:info@kayhanlondon.net)